

درس دهم: بانگ جرس

برگ*: توشه و هر چیز مورد نیاز؛ مایحتاج و آذوقه

باره*: اسب

خار: تیغ

خاره*: سنگ خارا، سنگ

(وقت است تا برگ سفر بر باره بندیم دل بر عبور از سَرِ قار و قاره بندیم)

کران*: طرف، جهت، کنار

رحیل*: از جایی به جای دیگر رفتن، کوچ کردن، سفر کردن

جرس*: زنگ [نماد آگاهی]

(از هر کران بانگ رهیل آید به گوشم بانگ از پرس بر قاست وای من فموشم)

دریادلان: کنایه از افراد شجاع، رزمندگان

رکاب*: حلقه‌ای فلزی که در دو طرف زین اسب آویخته می‌شود و سوار پا در آن می‌گذارد.

رهوار* (راهوار): اسب خوش حرکت و تندرو، اسب و شتر خوش راه

(دریادلان راه سفر در پیش دارند پا در رکاب راهوار فویش دارند)

گاه: وقت، زمان، هنگام

پروا: ترس، بیم، هراس، باک

همّت: اراده، غیرت، مردانگی

چاره‌ساز: مؤثر، مشکل‌گشا، کارساز

(گاه سفر آمد برادر، ره دراز است پروا مکن، بشتاب، همّت چاره‌ساز است)

دامن: دامنه، دشت و صحرا

بوسه‌گاه: زیارتگاه، جای مقدس

وادی*: سرزمین

ایمن: دست راست، جانب راست (ایمن: در امان)

(گاه سفر شد باره بر دامن برانیم تا بوسه‌گاه وادی ایمن برانیم)

فرعونیان: طرفداران فرعون

قبطیان: ج قبطی، منسوب به قبط (Egypte) سکنه قدیم کشور مصر

موسی: پیامبر بنی اسرائیل که چهل شبانه روز در کوه سینا به راز و نیاز پرداخت.

جلودار: رهبر، پیشوا

نیل: نام رودی بزرگ و طولانی در کشور مصر و چند کشور آفریقایی دیگر

(وادی پر از فرعونیان و قبطیان است موسی جلودار است و نیل اندر میان است)

ننگ: عیب، عار، رسوایی، بی آبرویی

(تنگ است ما را فانه تنگ است ای برادر بر های ما بیگانه تنگ است ای برادر)

اهریمن: شیطان، دیو

(فرمان رسید این فانه از دشمن بگیرد تفت و نگین از دست اهریمن بگیرد)

کلیم: کلیم الله، لقب موسی (ع)

سامری: نام مردی از قوم «بنی اسرائیل» که هنگام غیبت موسی (ع) از فرصت استفاده کرد و مردم را با حيله و نیرنگ به گوساله پرستی واداشت.

ولی*: دارنده بالاترین مقام در دین پس از پیامبر، دوست

(یعنی کلیم آهنگ بان سامری کرد ای یاوران باید ولی را یآوری کرد)

جلودار: رهبر، راهنما

هامون: دشت، صحرا

(هکم جلودار است بر هامون بتازید هامون اگر دریا شود از فون، بتازید)

فرض*: واجب گردانیدن، آنچه انجام آن بر عهده کسی نهاده شده باشد، لازم، ضروری

(فرض است فرمان بردن از هکم جلودار گر تیغ بارد، گو بیارد، نیست دشوار)

جانان: عزیز، محبوب دوست داشتنی

آهنگ: قصد

(جانان من بر فیز و آهنگ سفر کن گر تیغ بارد، گو بیارد، بان سپر کن)

جولان*: تاخت و تاز [نیز نام منطقه‌ای کوهستانی بین اردن و سوریه که غالباً نیروهای صهیونیستی

به آن جا حمله می‌کنند]

خط: مرز، سرزمین

(بانان من بر فیز بر جولان برانیم) زان جا به جولان تا فط لبنان برانیم)

کوی: کوچه، برزن، محله

بنهفته: پنهان، نهان

(آنها که هر سو صد شعیر ففته دارد) آنها که هر کویش غمی بنهفته دارد)

داغ: غصه، اندوه، مصیبت

دیر یاسین: روستایی در فلسطین که رژیم اسرائیل، مردم آنجا و روستای کفرقاسم را قتل‌عام کرد.

(بانان من انروه لبنان کشت ما را) بشکست داغ دیر یاسین پشت ما را)

رُفت*: رفتن، زدودن

طور سینین: کوه سینا، مجازاً سرزمین فلسطین

(باید به مژگان رُفت گرد از طور سینین) باید به سینه رُفت زین جا تا فلسطین)

چاووش (چاوش)*: آنکه پیشاپیش زائران حرکت می‌کند و با صدای بلند و به آواز اشعار مذهبی می‌خواند

آنک: اکنون

عَلَم*: پرچم

(بانان من بر فیز و بشنو بانگ چاووش) آنک امام ما عَلَم بگرفته بر دوش)

تکبیرزن: الله‌اکبرگویان

لیبک‌گو: در حال گفتن لیبک، لیبک‌گویان (لیبک گفتن: اجابت کردن فرمان، قبول کردن، مطیع

فرمان بودن(کنایه))

رهوار* (راهوار): اسب خوش حرکت و تندرو، اسب و شتر خوش‌راه

همپا*: همراه، هم‌قدم، هر یک از دو یا چند نفری که با هم کاری انجام می‌دهند.

(تکبیرزن، لیبک‌گو بنشین به رهوار) مقصد دیر قرس همپای بلودار)

نیلی*؛ به رنگ نیل، کبود

نیلی پوش: کبودپوش، کنایه از عزادار

فَرات: نام رودی در عراق که در واقعه عاشورا آب آن را به روی امام حسین(ع) و یارانش بستند.

در جوش و خروش: بی تاب و ناآرام بودن(کنایه)

(ای کعبه به داغ ماتمت، نیلی پوش / وز تشنگیات، فرات در پوش و فروش)

رشحه*؛ قطره، چکه

یم: دریا

مَشک*؛ انبان، خیک، کیسه‌ای از پوست گوسفند

(بجز تو که فرات، رشمه‌ای از یمِ توست دریا نشنیدم که کِشَد مَشک به دوش)

درس دهم: گنج حکمت (به یاد ۲۲ بهمن)

کلاف*؛ نخ و ریسمان و جز آن که گرد کرده باشند؛ ریسمان پیچیده گرد دوک

(رنگین کمانی از شوق و شور، کلاف ابرهای تیره را از هم باز می‌کرد)

کِل: هلهله شادی

(فورشید تو نَرِ جمهوری گل مَمَدی را کِل می‌کشید.)

هیئت: شکل، ظاهر، پیکر

یال: گردن، گردنه (موهای گردن شیر و اسب)

محوطه*؛ پهنه، میدانگاه، صحن

ابدی: جاودانه

(۲۲ بهمن در هیئت روزی شلوهمند، آرا، آرا از یال کوه‌های برقلبر فرود آمد و در محوطه آفتابی انقلاب، ابری شد.)

خورشیدی بودن: کنایه از روشنگری و آگاهی‌بخشی

بار*؛ اجازه، رخصت

بار عام*؛ پذیرایی عمومی، شرفیابی همگانی، مقابل بار خاص*؛ پذیرایی خصوصی

(و ما در سایه فورشیدی ترین مرد قرن به بار عام رحمت الهی راه یافتیم و صبح روشن آزادی را به تماشا ایستادیم)

حلول: وارد شدن، فرارسیدن

(حلول این صبح روشن را بزرگ می‌داریم)

سهیم: شریک

سترگ*: بزرگ، عظیم

تابناک*: درخشان، نورانی

(یاد اینارگران سهیم در این حماسه سترگ را در قافله فویش به تابناکی پاس فوایم داشت.)

گروه‌های مهم املائی

* برگ و آذوقه - سدّ خار و خاره - بانگ رحیل - رکاب راهوار - فرعونیان و قبطیان - شیطان و اهریمن - کلیم و سامری - هامون و صحرا - فرض و ضروری - آهنگ سفر - داغ دیر یاسین - طور سینین - علم و پرچم - رهوار و تندرو - رشحه و چگه - مشک و انبان

* قالب و هیئت - مَحْوَطَةُ أَفتابی - بار و رخصت - بار عام رحمت الهی - حُلُولِ این صبح - اینارگران سهیم در این حماسه سترگ